افغانستان از دوشنبه گذشته دارای دو رئیس‌جمهور شده است! «اشرف غنی» در ارگ به‌عنوان رئیس‌جمهور تحلیف به‌جا آورد و همین مراسم نیز برای «عبدالله عبدالله» در کاخ «سپیدار» چند صد متری ارگ برگزار شد.

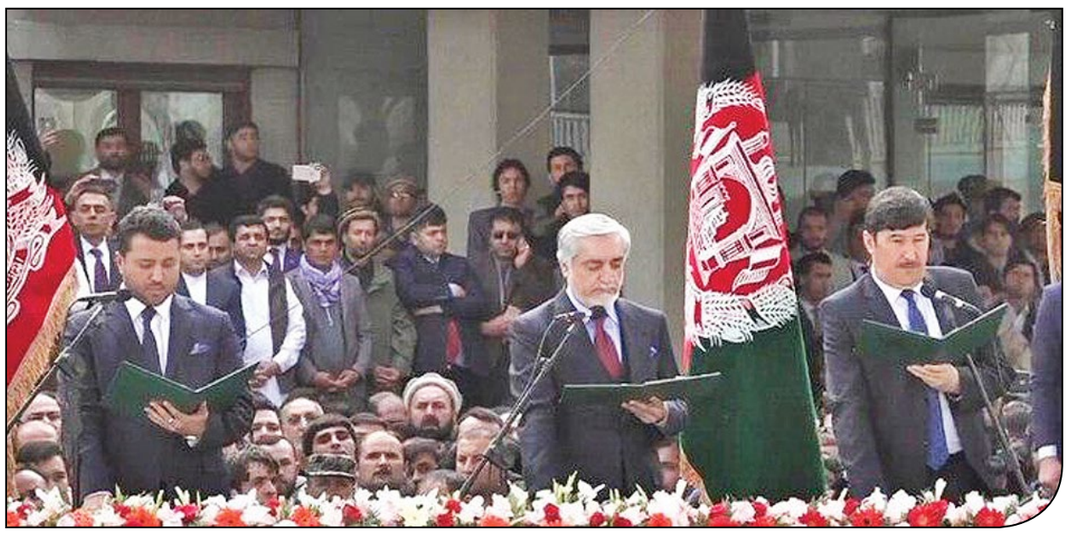

افغانستان، جنگ بر سر قدرت و نگرانی مردم

سبحان محقق

در افغانستان همه قطب‌های قدرت همدیگر را دفع می‌کنند و در روند سیاسی این کشور، هیچ کسی به دیگری اعتماد ندارد. شرایط جاری افغانستان محصول چند چیز است که در اوضاع و احوال کنونی، کلاف سردرگمی را به وجود آورده است و در ظاهر، نمی‌توان این کلاف را باز کرد و برای ملت واقعا مظلوم آن، چاره‌ای اندیشید.

افغانستان تاکنون وارث یک ساختارهای قبیله‌ای متصلب بوده است؛ چهار قومیت بزرگ تاجیک، ازبک، پشتون و هزاره دافع یکدیگر بوده و حاکمان کابل هم نقش داور را میان آنها داشته‌اند. هر چند از سال ۱۳۵۷، گرایش‌های قومی تحت‌الشعاع جنگ علیه اشغالگران بوده است، ولی هر وقت که فرصتی پیش می‌آمد و بهانه‌ای مثل فتح نهادهای قدرت پیش می‌آمد، قومگرایی نیز از متن جامعه و از دل خاکسترهای جنگ سر بر می‌آورد و عرض اندام می‌کرد. به خاطر همین غلبه قومگرایی بر ناخودآگاه ملت افغانستان است که آنها اصولا جنبش طالبان را یک جنبش پشتونی می‌دانند و این گروه شبه‌نظامی هر چقدر هم تلاش کند، نمی‌تواند این ذهنیت ملت افغانستان را پاک کند. دیگر جریان‌ها و چهره‌های سیاسی و مجاهدین هم همین مشکل را دارند.

مشکل دیگر، بی‌اعتمادی و حتی تقابل چهارگانه دولت، طالبان، مردم و آمریکا است. ساختار سیاسی فعلی در مرکز و جریان مدعی قدرت، در حاشیه(طالبان) سال‌هاست که با تمام قوا علیه یکدیگر می‌جنگند، مناطقی را دست به دست می‌کنند، اما هیچ یک از این دو، دست برتر را ندارند.

مردم افغانستان را هم می‌توان در دو گروه جای داد؛ آن دسته از اقشار و اقوام که در مناطق غیرشهری و دور دست زندگی می‌کنند و آنهایی که در شهرهای بزرگ ساکن هستند. حاشیه‌نشین‌ها یا ساکنان مناطق دور افتاده، به شدت فقیر بوده و از هرگونه امکانات ابتدایی آموزشی، بهداشتی و خدمات اجتماعی محروم هستند. باورهای این مردم نیز تحت تاثیر شرایط قبیله‌ای و محدود به همان چیزهایی است که از طریق اکابر، سران اقوام، ریش سفیدان و روحانیون محلی به آنها گفته می‌شود. اما به هر حال، یک چیز بر قوه تحلیل و فاهمه آنها غلبه دارد و آن، آموزه‌های نظم حاکم است. مردم مناطق و شهرهای دورافتاده افغانستان، کالایی بسیار نسبت به آن احساس نیازمندی می‌کنند، «امنیت» است. آنها به این مرحله رسیده‌اند که هر فرد، گروه و نهادی که حاکم شود ، مشروع است ، به شرطی که امنیت را با خود بیاورد! همین قضیه باعث شده که مردم در جنگ وگریز میان نیروهای دولتی و طالبان، عملا بی‌طرف باقی بمانند. در شرایط فعلی کسانی به نیروهای دولتی(به عنوان درجه دار و یا افسر) می‌پیوندند که به شغل و پول نیاز دارند و در مقابل، عموما کسانی به طالبان می‌پیوندند که یکی از افراد خانواده و فامیل خود را در حملات نیروهای دولتی و آمریکایی‌ها از دست داده‌اند.

البته، این موازنه زمانی به هم می‌خورد که مردم فکر کنند کار یکی از دو طرف تمام است و به طور طبیعی آنها جانب طرف پیروز را می‌گیرند! اما علاوه‌بر این بخش از جامعه، گرایش‌های سیاسی ساکنان کابل و دیگر شهرهای بزرگ افغانستان، با گرایش‌های سیاسی مردم شهرهای دور افتاده، تا حدودی متفاوت است، شمار زیادی از مردم شهرنشین هر چند دل خوشی مقامات رسمی ندارند و فساد سیاسی و ناکارآمدی نهادهای حاکم، باعث نارضایتی عمومی شده است، ولی آنها از طالبان واهمه دارند. طالبان در کشتار انسان‌های بی‌گناه، پرونده‌های سیاهی دارد و از این بابت، طبیعی است که مردم از طالبان بترسند. اما، ترس و واهمه شهروندان افغانستان از طالبان، فراتر از اینهاست؛ به اعتقاد آنها، اگر طالبان به قدرت برسد، زنان را از تحصیل محروم می‌کند ، به شیوه همه جریان‌های متاثر از وهابیت، سبک زندگی معمولی را بر مردم سخت می‌کند، با همسایگان جنگ و ستیز راه می‌اندازد.

اما، مردم شهرهای دورافتاده و حاشیه‌نشین‌ها به مقامات اعتمادی ندارند و به محاکم شرعی برای مسائل قضایی خود رجوع می‌کنند. از نگاه آنها، حاکمان کابل به همراه اشغالگران آمریکایی مردم را می‌کشند و مشتی فاسد هستند. شاید یکی از علل گرایش شماری از حاشیه‌نشین‌ها به طالبان نیز همین باشد.

آمریکا به عنوان یکی از بازیگران عرصه سیاسی افغانستان، علی‌رغم ۱۹ سال حضور و جنگ مداوم در این کشور، پایگاه بسیار متزلزلی دارند. آنها در حال حاضر همه نیروی خود را به کار گرفته‌اند تا از این بحران عبور کنند. البته، این به معنای خروج از افغانستان نیست.

در هر حال، بدون توجه به چنین بستر پیچیده‌ای ، نمی‌توان قضیه سوگند خوردن دو رئیس‌جمهور را به طور همزمان تحلیل کرد، اتفاقی که در عرصه سیاسی همه کشورهای دنیا بسیار نادر است.

یک کشور با دو رئیس‌جمهور!

افغانستان از دوشنبه گذشته دارای دو رئیس‌جمهور شده است! «اشرف غنی» در ارگ به‌عنوان رئیس‌جمهور تحلیف به‌جا آورد و همین مراسم نیز برای «عبدالله عبدالله» در کاخ «سپیدار» چند صد متری ارگ برگزار شد.

اشرف غنی خود را پیروز انتخابات می‌داند و عبدالله عبدالله نیز می‌گوید او بر اساس« آراء پاک» رئیس‌جمهور است. بهانه دیگر او این است که اگر عقب بکشد، به دموکراسی در افغانستان آسیب می‌زند.

جالب است که مراسم تحلیف دو رئیس‌جمهور برای یک کشور که در میان کشورهای جهان، بی‌سابقه است، با اتفاق نیز همراه بوده و به گفته منابع خبری، چند راکت به نزدیکی ارگ اصابت کرده است. این اتفاق باعث شده شماری از دیپلمات‌های خارجی شرکت‌کننده در مراسم تحلیف اشرف غنی، این مراسم را ترک کنند.

نصیحت طالبان

اختلافات میان مقامات افغانستان به قدری بالا گرفته است که «ذبیح‌الله مجاهد» سخنگوی گروه طالبان، از در نصیحت وارد و به اشرف غنی و عبدالله عبدالله یادآور شد که این اقدام آنها، صلح را به خطر می‌اندازد. مجاهد گفت، مقامات کابل به‌جای در افتادن با هم، با طالبان وارد مذاکره شوند و ۵۰۰۰ زندانی این گروه را آزاد کنند.

طالبان همچنین اعلام کرد که نمایندگان دولت کابل و طالبان برای نخستین بار در پایتخت قطر با هم دیدار کردند. این دیدار البته غیر رسمی بوده است.

در هر حال، موضع‌گیری ملایم طالبان، نشان می‌دهد که این گروه امضای توافق با آمریکا در دوحه را که ۱۰ اسفند اتفاق افتاده را یک پیروزی بزرگ برای خود می‌داند و قصد دارد بدون استفاده از سلاح، قدرت را در افغانستان، قبضه کند. طالبان طی روزهای گذشته اعلام کرده بود که قصد دارد در افغانستان «امارت اسلامی » بر پا کند.

جمع‌بندی

پیشینه و تحولات جاری افغانستان می‌گوید که در این کشور همه چیز دافع هم هستند و ظاهرا کسی قصد ندارد دیگری را در قدرت جذب کند. از نگاه مردم افغانستان، آمریکا هم جنایتکار است و هم منافع خود را در افغانستان دنبال می‌کند و به هیچ مورد دیگری نمی‌اندیشد.

از نگاه آمریکایی‌ها، دولت کابل شریک خوبی برای واشنگتن نیست و آمریکا اگر قصد دارد در افغانستان اقدامی انجام دهد و اگر می‌خواهد که از این کشور در جهت منافع خود بهره بگیرد، باید با طالبان کنار بیاید. رابطه میان این دو نیز پیچیده بوده و خواهد بود.

همان طور که‌اشاره شد، بسیاری از مردم با طالبان میانه‌ای ندارند و بسیاری نیز مقامات سیاسی کابل را نمی‌خواهند. رئیس‌جمهور و رئیس‌اجرایی افغانستان نیز بدجوری با هم سرشاخ شده‌اند.

در این شرایط که همه برای خود و برای حزب و گروه و منافع خود نگران هستند، مردم نمی‌دانند که چه بکنند و در وضعیت بی‌سابقه‌ای گرفتار شده‌اند. مردم از جنگ خسته شده‌اند، از آمریکا بیزار هستند، از درگیری‌های مقامات هم تبری می‌جویند. با این حال، آنها چاره‌ای ندارند که طی ماه‌های آتی خود را برای جنگ داخلی بر سر قدرت آماده کنند.

بگیر و بندهای بن‌سلمان

بهانه‌ای برای واکاوی ساختار سیاسی عربستان

تحولات اخیر عربستان و دستگیری شاهزادگان ارشد آل‌سعود که به فرمان «محمد بن سلمان» صورت‌گرفت بار دیگر نگاه‌ها را به سیاست و حکومت این کشور معطوف کرده‌است. در ساختار سیاسی عربستان قدرت مطلق در دست پادشاه است و همه مناصب راهبردی به دودمان سعودی تعلق دارد. ذیل سایه تسلط پادشاه، شاهزادگان درباره مسائل گوناگون تصمیم‌گیری می‌کنند. این ساختار به طور کلی با شکل‌گیری احزاب و برگزاری انتخابات سراسری بیگانه‌است.

برپایه طبقه‌بندی و مدل‌های گوناگون، نظام سیاسی عربستان در قالب پادشاهی موروثی و مطلقه تعریف می‌شود. در چنین نظامی پادشاه برپایه قاعده ارشدیت به جانشینی می‌رسد. یعنی بزرگ‌ترین فرزند پسر پس از مرگ پدر جانشین وی می‌شود. این ساختار توزیع قدرت در عربستان که به دست ملک عبدالعزیز بنیان‌گذار پادشاهی عربستان ایجاد شد و طبق این ساختار قدرت در میان پسران وی منتقل می‌شد اما «سلمان بن عبدالعزیز» پادشاه کنونی عربستان این روند را تغییر داد و با اعمال مسیر متفاوت بسترهای لازم برای ولیعهدی محمد فرزند خود را فراهم کرد.

در این نوع نظام‌ها پادشاه کنترل قوای مقننه، قضائیه و مجربه را در اختیار دارد. وی برجسته‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین کانون قدرت و عنصری اثرگذار در ساختار سیاسی به شمار می‌رود و در راس هرم ساختار سیاسی قرار دارد. یکی از ویژگی‌های عربستان این است که ساختارها و جریان‌های اصلی قدرت در انحصار آل‌سعود است.

در این کشور قانون اساسی وجود ندارد و سردمداران ادعا می‌کنند که شریعت اسلامی قانون اساسی این نظام است. معیار گزینش افراد در پست‌های مختلف بیش از آنکه منوط به تخصص و قابلیت‌های فردی باشد وابسته به روابط قبایلی و اعضای خاندان حاکم با یکدیگر است و چارچوب و بروکراسی و اجزای دولت ریشه در سیاست‌های قبیله‌ای دارد. تشکیلات و سازمان‌های تصمیم‌گیری نیز بر اساس مراتب قبیله‌ای عمل می‌کنند و به رقم نبود قابلیت و استحقاق برخی افراد فقط به دلیل اینکه عضوی از خانواده سلطنتی یا قبایل حاکم هستند در پست‌های کلیدی منصوب می‌شوند. با توجه به ساختار پادشاهی عربستان، هیچ‌گونه حزب سیاسی و انتخاباتی در حیات سیاسی این کشور وجود ندارد و خاندان سلطنتی، هسته مرکزی نظامی حکومتی و سیاسی را تشکیل می‌دهد و رقابت در قالب جریان‌های درونی آل‌سعود به گردش درمی‌آید.

پادشاه و ساختار قدرت

در عربستان سخن آخر را پادشاه می‌زند و سخن وی فصل‌الخطاب است. همه امور در کنترل و نظارت پادشاه و با اطلاع وی صورت می‌گیرد. فرمان وی قانونی لازم‌الاجرا است. پادشاه بالاترین مقام سیاسی و عالی‌ترین کانون قدرت است و افزون بر تصدی پست نخست‌وزیری و ریاست هیئت وزیران، قوه مقننه و قوه قضائیه را نیز هدایت می‌کند. پس از پادشاه، ولیعهد اول در مقایسه با دیگر خاندان حاکم و درباریان قدرت فوق‌العاده‌ای دارد. ولیعهد عربستان عهده‌دار مشاغل مهمی مانند معاونت اول نخست‌وزیر و فرماندهی گارد ملی و ارتش است.

ولیعهد برای زمینه‌سازی حکومت خویش دیوانسالاری عریض و طویل اداری ایجاد کرده و خود را برای حکومت آینده آماده می‌کند و به شدت مراقب رقبای احتمالی و دشمنان خود در حکومت است. پس از وی جانشین ولیعهد امور را بر عهده‌دارد. مرتبه بعدی حکومت در دست هیئت وزیران است. این رکن از حکومت که در سال ۱۹۵۳ میلادی و پیش از مرگ عبدالعزیز تاسیس شد تا سال ۱۹۵۸ میلادی در دوران ملک سعود فقط نقش مشاوره را ایفا می‌کرد اما پس از آن با سپری شدن زمان و پیچیده شدن مناسبات سیاسی- اقتصادی مستقیما قدرت اجرایی را احراز کرد.

پادشاه همه اعضای کابینه دولت را منصوب می‌کند و آنها تنها به وی پاسخ می‌گویند. این مقامات بیشتر از شخصیت‌های ارشد خاندان آل‌سعود هستند. دوره انتصاب وزراء ۴ سال و انتصاب آنها بلامانع است. پس از هیئت دولت عالی‌ترین مقام اجرایی در هر منطقه یا استان امیران مناطقند. امیرمنطقه یکی از اعضای خانواده سلطنتی است که از سوی پادشاه منصوب شده و نماینده پادشاه در منطقه به شمار می‌رود و اعمال قدرت می‌کند. آنها وظیفه دارند در برقراری صلح، امنیت و کنترل مردم تحت امر خود بکوشند.

امیر مناطق همچنین فرماندهی پلیس و قوای نظامی محل را بر عهده‌دارد. سیستم قضایی در عربستان وابسته به خانواده سلطنتی و آل شیخ است. شورای عالی قضایی شامل دوازده قاضی ارشد است که همه قضات از جانب پادشاه تعیین و عزل می‌شوند. همچنین عزل و نصب وزیر دادگستری نیز به دست پادشاه انجام می‌گیرد. از دوران عبدالعزیز سازمان‌های قضایی عربستان به صورت مرحله‌ای شکل گرفت که سرانجام تشکیلات منسجم و هرمی شکلی چون وزارت دادگستری (عهده‌دار نظارت اداری بر سازمان‌های قضایی)، شورای عالی قضایی (نظارت قضایی بر همه ادارات قضایی)، دادگاه استیناف احکام شرعی صادره در دادگاه‌ها، دادگاه‌های عمومی و دفتر ثبت اسناد ایجاد شد.

شورای خاندان حاکم

طبق عرف حکومتی و سنت خانواده، افراد شورای مذکور را بزرگان آل‌سعود، علمای وهابی، ثروتمندان و افراد با نفوذ و متنفذان سعودی مورد تایید و حمایت اعضای دیگر آل‌سعود تشکیل می‌دهند. حقوق اعضا و وظایف آنان در همه زمینه‌ها به دستور پادشاه مشخص می‌شود و حتی تعیین و برکناری رئیس‌شورا، معاون و دبیرکل شورا نیز به دستور شاه صورت می‌گیرد.

مجلس شورا در عربستان هرچند مجاز به ارائه مشورت و پیشنهاد قانون است اما در اجرا و عملی شدن آراء و نظرات آن هیچ تضمینی وجود ندارد. دولت برای ارتقای مقبولیت خود از نظام مشورتی بهره‌برداری می‌کند و عملا اجازه دخالت و سهیم شدن در قدرت سیاسی را به مجلس نمی‌دهد. این مجلس در مسائل کلی حکومت، همچون ترسیم خطوط کلی سیاست داخلی، خارجی و نظارت بر انتخاب و عملکرد هیئت وزیران نقش دارد. اگرچه نمی‌توان از نظر سلسله مراتب این مجلس را بالاتر از قدرت پادشاه دانست، می‌توان گفت قدرت این شورا با قدرت پادشاه رابطه معکوس دارد. یعنی هرچه قدرت پادشاه بیشتر باشد این شورا بیشتر جنبه مشورتی و تشریفاتی پیدا می‌کند و هرگاه پادشاه ضعیف باشد این مجلس مشورتی نقش قوی‌تری را ایفا می‌کند؛ همچنانکه در سال ۱۹۶۵ میلادی با رای این مجلس، ملک سعود به دلیل بی‌لیاقتی عزل شد و ملک فیصل به پادشاهی رسید.

شورای بیعت

خاندان آل‌سعود گستردگی غیرمعمولی دارد و تعداد مردان شاخه‌های اصلی و فرعی آن بین ۲۰ تا ۲۵ هزار تن تخمین زده می‌شود. این گستردگی و فراوانی اعضا، امکان توطئه و رقابت‌های شخصی بین خاندان سلطنتی را برای کسب قدرت به ویژه درباره جانشینی پادشاه افزایش داده است. آل‌سعود به منظور رسمیت بخشیدن به پادشاه و ولیعهد بساط بیعت را در کشور گسترانیده و اعلام بیعت مردم با ولیعهد و پادشاه جدید اعلام مردم مبنی بر پذیرش مشروعیت قلمداد می‌شود و نمایندگان شورای مشورتِ بزرگان قبائل، بازرگانان معروف، شیوخ و علمای دینی و برخی از احاد مردم، ضمن تماس مستقیم با پادشاه یا ولیعهد، با آنان بیعت می‌کنند.

این مراسم به صورت گسترده‌ای در رسانه‌ها به نمایش گذاشته می‌شود. بیعت مردم با پادشاه حقی برای اعضای خاندان سلطنتی تلقی می‌شود. زیرا مردم ضمن بیعت، اطاعت و فرمان‌پذیری خود را اعلام می‌کنند و خاندان آل‌سعود نیز با بیعت خود، پادشاه را عملا تایید می‌کنند. شورای بیعت موظف است پس از مرگ پادشاه بلافاصله ضمن بیعت با ولیعهد وی را جایگزین پادشاه نماید. انتخاب جانشین ولیعهد که پادشاه با مشورت شورای معرفی می‌کند نباید بیش از ۳۰ روز از انتخاب پادشاه جدید طول بکشد. پادشاه می‌تواند دست‌کم سه نفر را برای نامزدی معرفی کند و اگر شورا نپذیرفت موظف خواهد بود کاندید خود را به پادشاه معرفی کند و در صورتی که نامزد شورا را هم پادشاه صالح تشخیص نداد در مورد نامزدهای دو طرف رای‌گیری به عمل می‌آید و نامزدی که بیشترین رای را به دست آورد ولیعهد خواهد بود.

اکنون و در شرایطی که بسیاری از رسانه‌ها از ناتوانی سلمان برای اداره امور سخن می‌گویند، تدابیر محمد بن سلمان برای از میان برداشتن موانع جانشینی پدر به خصوص عمویش «احمدبن عبدالعزیز» و «محمد بن نایف» که پیش از بن سلمان ولیعهدی را برعهده داشت در قالب دستگیری و بازداشت این افراد خود را به نمایش می‌گذارد.

منبع: خبر گزاری جمهوری اسلامی

چرا توافق آمریکا و طالبان شکست می‌خورد؟

شنبه (۱۰ اسفند ۹۸) در دوحه پایتخت قطر و در حالی که نمایندگانی از ۳۰ کشور و سازمان بین‌المللی جهان حضور داشتند دولت آمریکا پس از ۱۹ سال جنگ و ۱۸ ماه مذاکره با مشروعیت بخشیدن به گروه طالبان و با قبول شکست ضمنی برای حذف این گروه از صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان توافق صلحی را با آن منعقد کرد. دستاورد این توافق قرار است صلح برای ملت رنج کشیده افغانستان باشد. توافقنامه میان آمریکا و طالبان یک مقدمه و سه بخش دارد. بخش نخست آن به خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان پرداخته شده و بخش دوم آن، بر عدم استفاده از خاک افغانستان در برابر آمریکا و متحدانش تأکید کرده است.همچنین بخش سوم این توافقنامه نیز درباره گام‌های بعدی بوده که قرار است پس از توافق برداشته شوند. در این توافق نامه آمریکا متعهد شده که در امور داخلی افغانستان دخالت نکرده و از قوای نظامی علیه نیروهای سیاسی این کشور استفاده نکند و نیروهای نظامی خود را نیز در طول ۱۴ ماه از خاک افغانستان خارج کند. در مقابل نیز طالبان متعهد شده است که از خاک افغانستان علیه امنیت آمریکا و متحدانش استفاده نکند و به هیچ گروهی نیز از جمله القاعده اجازه چنین کاری را ندهد.

چرا توافق فرو می‌پاشد؟

دلایل زیادی را می‌توان ردیف کرد که چرا توافق بین آمریکا و گروه طالبان به سرانجام مشخصی نرسیده و می‌تواند به سادگی فروبپاشد؟

مهم‌ترین دلیل برای اینکه نمی‌توان به این توافق امیدوار بود حتی اگر فرض گرفته شود که گروه طالبان به آن وفادار خواهد بود این است که دولت آمریکا دولت قابل اعتمادی نیست و بسیار بعید است که آمریکا بعد از نزدیک به ۱۹ سال حضور نظامی در افغانستان به راحتی حاضر به خروج از این کشور باشد. طی سه سال گذشته ترامپ از بسیاری از معاهدات بین‌المللی و از جمله برجام که غیر از آمریکا، چین ، روسیه، فرانسه، انگلیس و آلمان زیر آن را امضا کرده و شورای امنیت نیز اجرای آن را تضمین کرده بود خارج شد بنابراین هیچ تضمینی وجود ندارد دولت کنونی یا دولت آینده آمریکا توافق با یک گروه را که تا دیروز آن را یک گروه تروریستی سلفی می‌نامید زیرپا نگذارد. نگاه ترامپ به این توافق نیز تاریخ مصرف مشخصی دارد. ترامپ برای پیروزی در انتخابات ۲۰۲۰ ریاست‌جمهوری این کشور، نیاز به پایان دادن به طولانی‌ترین جنگ تاریخ آمریکا دارد. ترامپ که طی سه سال گذشته با کره شمالی نتوانسته به توافق مشخصی برسد.در مورد ایران نیز فشار حداکثری برای کشاندن جمهوری اسلامی به پای میز مذاکره با شکست مواجه شده توافق با طالبان می‌تواند تنها و تنها تاریخ مصرف انتخاباتی برای ترمیم وجه ترامپ داشته باشد.

توافق بین دو فرد، دو گروه یا دو دولت باید بر اساس حس احترام و اعتماد متقابل پایه ریزی شود. بین طالبان و آمریکا هیچ اعتماد متقابلی و اصولا هیچ زمینه مشترک هویتی برای فهم مسائل سیاسی و امنیتی وجود ندارد. آمریکا سال‌ها طالبان را به عنوان یک گروه تروریستی خطرناک تلقی می‌کرد و نیروهای طالبان نیز در این سال‌ها فکر می‌کردند اگر نیروهای آمریکایی را بکشند راهی بهشت خواهند شد. این دو هویت متعارض نمی‌تواند پایه‌ای برای اعتماد متقابل قرار بگیرد. از اظهارات مقامات آمریکایی و گروه طالبان نیز آنچه که فهمیده می‌شود این است که دو طرف به هیچ وجه به یکدیگر اعتماد ندارند و به آینده پایبند بودن طرف مقابل به تعهدات و مفاد مندرج در این توافقنامه خوش‌بین نبوده و همچنان خود را برای روزهای برهم خوردن این توافق آماده می‌کنند.

گام اول در اجرای این توافق قرار است با مذاکرات بین گروه طالبان، و طرف معرفی‌شده از داخل افغانستان برگزار شود اما برداشتن اولین گام با تردیدهای بسیار جدی همراه است. افغانستان طی روزهای اخیر شاهد شکاف بسیار جدی سیاسی بوده‌اشرف غنی و عبدالله عبدالله هر دو خود را پیروز انتخابات و رئیس‌جمهور خوانده‌اند با این وضعیت برگزاری مذاکرات بین الافغانی بسیار بعید به نظر می‌رسد. طالبان اعلام کرده در افغانستان دولتی وجود ندارد و انتخابات نیز شفاف نبوده و هیچ گروهی نیز دولت کنونی را به رسمیت نمی‌شناسد. بنابراین سازوکار مذاکرات بین الافغانی از هم‌اکنون دچار تردیدهای جدی است.

افغانستان به عنوان دولت ضعیف و ورشکسته در نظام بین‌الملل تلقی می‌شود که دولت نه تنها دچار انشقاق سیاسی در پایتخت است بلکه بر بسیاری از مناطق کشور نیز کنترلی ندارد و طالبان، القاعده، داعش و چند گروه دیگر بر مناطق مختلف این کشور حکمرانی می‌کنند. در چنین وضعیتی اجرای توافق بین طالبان و آمریکا و تحقق صلح در این کشور در حالی که فاکتورهای زیادی لحاظ نشده دور از ذهن به نظر می‌رسد. از سوی دیگر طالبان نیز گروه یک دست و منسجمی به نظر نمی‌رسد طی سال‌های گذشته این گروه چندین بار دچار انشقاق شده است. با توجه به امضای این توافق بعید هم نیست که بخش تندروی این گروه که مخالف توافق با آمریکا هستند دست به یک شورش داخلی بزنند. در این میان نقش سازمان اطلاعات پاکستان را نیز که به طور سنتی در طالبان و تصمیم گیری‌های این گروه نفوذ داشته است نباید دست کم گرفت. تصمیم گیری در یک گروه بر خلاف یک دولت تا حدود زیادی تابع رهبر گروه و علایق وی و اینکه چه کسانی در وی نفوذ دارند می‌باشد لذا نباید به این توافق نگاه دراز مدت داشت که می‌تواند اوضاع را تغییر دهد.

نکته مهمی که در این توافق لحاظ نشده مسئله خلع سلاح طالبان است. طالبان تمام توان و بدنه نظامی و موشک‌های دوش پرتاب خود را حفظ کرده و تنها آن را به کار نمی‌گیرد. تصور کارشناسان بر این است که طالبان خود را قدرتمندترین گروه داخل افغانستان می‌داند و فکر می‌کند که با حذف آمریکا با توافق سیاسی به راحتی می‌تواند بر روی زمین همه گروه‌های دیگر و از جمله دولت ورشکسته کنونی را حذف و امارات به اصطلاح اسلامی خود را بار دیگر در سراسر افغانستان برپا کند.

بر اساس توافق موجود جنگ تنها بین گروه طالبان و دولت آمریکا در افغانستان متوقف شده است و طالبان تعهدی به توقف حملات به نیروهای دولتی را نداده است. به گفته رئیس‌تیم مذاکره‌کننده طالبان« با نیروهای افغان توافقی درباره آتش‌بس و یا کاهش خشونت‌ها امضا نشده است برای توقف جنگ با نیروهای امنیتی افغان به توافق دیگری نیاز است ». این توافق منوط شده است به مذاکرات بین الافغانی که آن هم ممکن است به تعویق بیفتد یا حاصل نشود و مشخص نیست آیا طالبان قبول خواهد کرد حملات به نیروهای دولتی را متوقف کرده و به آنها اجازه تجهیز و تقویت خود را بدهد.

ضمانت اجرای این توافق نیز چالش دیگری است مشخص نیست زمانی که طرفین به همدیگر اعتمادی ندارند و دولت آمریکا نیز به راحتی تعهدات بین‌المللی خود را زیر پا می‌گذارد؛ طالبان نیز یک گروه شبه‌نظامی است و به عنوان یک دولت شناخته نمی‌شود تا تعهدات مشخصی در حقوق بین‌الملل داشته باشد چه دولت یا سازمانی قرار است اجرای این توافق را تضمین کند؟

منبع: نشریه حرم